

## انسان در دیدگاه سعدی و نیما یوشیج

\* ثوراله نوروژی داود خانی<sup>۱</sup>، علیرضا کریمی کلوری<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه پیام نور، <sup>۲</sup> کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۲/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۲/۱۰

### چکیده

انسان به عنوان اشرف مخلوقات در میان تمام آفریدگان خداوند، از مقام وجایگاهی ارزشمند برخوردار است و چنان که از آیات قرآن بر می آید، انسان جانشین خداوند در روی زمین و هنر برجسته آفرینش است که خداوند تاج خرد را در وجود او تعبیه کرده کل آفرینش را در خدمت او و در جهت شکوفایی و به کمال رسیدن او قرار داده است. اغلب هنرمندان به ویژه شاعران پارسی گو در وصف و فضل انسان شعرها سروده و زیورها با نام او آراسته اند که نمونه بارز آن، اشعار سعدی شیرین سخن است؛ او سعی کرده در آثار خود، چهره‌ای عاطفی، اخلاقی و زیبایی شناسانه از انسان را به تشنگان معرفت و هنرمندان بنمایاند و در چشم انداز آرمانیش، بنی آدم را اعضای یک پیکر و از یک گوهر بداند. سعدی شاعری است که به تمام انسان‌ها می‌اندیشد و انسان و آزادی او در نظر وی اهمیت فراوان دارد؛ او در آثارش به ویژه در گلستان، در کنار خصوصیات زیبای انسان، با مهارت نگارگری و هنرمندی خود به نقد ردای اخلاقی نیز می‌پردازد. در کنار سعدی، نیما یوشیج نیز از جمله شاعران معاصر است که به انسان نگاهی از نوع دیگر داشته و هنر و انسان دوستی‌اش در هم گره خورده و ملاحظاتی خاص به کلام وی بخشیده است، با این تفاوت که انسان مطرح در شعر نیما، عمدتاً انسان ایرانی و دغدغه غالب او مربوط به درد و رنج و مشکلات انسان ایرانی است اما انسان مطرح در شعر سعدی، مطلق انسان است. سعدی بر آن است تا در عصر خود و با هنر خویش به درد و رنج‌های کل بشریت مرهم نهد، او به دنبال اعتدال اجتماعی در کل جهان است و آرامش کل انسان‌ها را می‌جوید اما نیما به دنبال عدالت اجتماعی در جامعه خود است و از مشاهده هرگونه ظلم و جور- و حتی اختلاف طبقاتی- در کشور خو درنج می‌برد و گاهی هیچ راهی روشن و آشکار برای حل مشکلات حیات انسانی نمی‌داند و جز قلبی پاک و زلال چیزی برای هدیه به عالم بشریت ندارد که از تقدیم آن نیز هیچ ابایی ندارد؛ او به آزادی و خوشبختی انسان معاصر در جامعه خود می‌اندیشد و فقط قلب پاک و زلال را چاره مشکلات حیات انسان می‌داند و باطن و سیرت پاک انسان را در زندگی اجتماعی مسائل او موثر می‌داند.

**واژگان کلیدی:** انسان، سعدی، نیما یوشیج، شعر کلاسیک، شعر معاصر

## مقدمه

«انسان کامل از دیدگاه اسلام، انسانی است که همه‌ی ارزش‌های انسانی را به تناسب و با هماهنگی و تعادل در خود زنده کرده است؛ در درون خود درد خداجویی و جاودانگی دارد؛ نه ظلم می‌پذیرد و نه به دیگران ظلم می‌کند؛ در عین برخورداری از عواطف بلند انسان از اعمال بی‌جای عواطف خوداری می‌کند. او در عین قدرت، عفو می‌کند و در عین تنگدستی انفاق می‌کند و دیگران را بر خود در آنچه مال خود اوست، مقدم می‌دارد» (پورنیاری، ۱۳۸۹: ۱۱۱)

انسان آینه‌آفرینش و نمونه برجسته خلقت است که در طول قرون مورد توجه اندیشمندان، عالمان و هنرمندان واقع شده و هر یک در آینه‌آن، زیبایی‌های خاصی دیده‌اند و سعی کرده‌اند به وسع خود مسائل و زیبایی‌های او را مطرح نمایند، چنانکه سعدی و نیمایوشیج از جمله هنرمندان و اندیشمندانی بوده‌اند که توانسته‌اند، بخشی از مسائل و مشکلات اجتماعی انسان عصر خود را در شعر خود انعکاس دهند و با تعمق و تأمل در ساختارهای حاکم بر بدنه اجتماع، بخشی از ریشه‌ها و خاستگاه‌های درد و رنج‌های بشری را شناسایی نمایند و با استفاده از ابزارهای هنری و زبانی، راه‌های رهایی انسان از گرفتاری‌ها و مشکلات را به جامعه انسانی نشان دهند.

سعدی و نیمایوشیج هر دو به «شعر» به منزله یک «کنش اجتماعی» در کنار سایر کنش‌ها نگریسته و آن را در جهت بیان احساسات رقیق انسانی و عواطف بشر دوستانه خود به کار گرفته و تلاش نموده‌اند از رهگذر آن بخش عظیمی از تأملات روحی جامعه را انعکاس دهند.

سعدی کل زندگی بشر را، همچون نظام گفتمانی پیوسته‌ای می‌داند که به‌صورت سازمان یافته، تمام اجزای آن در تعامل‌اند و به آن نظام گفتمانی معنا و زندگی می‌بخشند که هر گونه انقطاع در این نظام پیوسته (زندگی)، به خلق لحظات متفاوت با لحظات قبل در زندگی انسان منجر خواهد شد و همین لحظات حساس و شکننده است که سعدی، انسانیت انسان را منوط به درک آن‌ها از یکدیگر می‌داند و آدمیان را به‌طور مستقیم به همدردی با یکدیگر فرا می‌خواند:

تو کز محنت دیگران بی‌غمی  
نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی، ۱۳۷۲: ۶۶)

سعدی در مجموع موجودیت «درد و رنج» را در پیوند با درک و فهم آدمیان می‌بیند و بر این باور است که «درد و رنج» زمانی درمان می‌شود و انسان از آن رهایی پیدا می‌کند که مرهمی چون «همدردی» با آن همراه گردد و در پرتو درک و معرفت است که انسان به «درد و رنج» آگاهی پیدا می‌کند و از آن متأثر می‌شود، چنان که سعدی در حکایتی (قحط سالی در دمشق) از زبان یکی از دوستانش گوید:

من از بی‌مرادی نی‌ام روی زرد  
غم بینوایان رخم زرد کرد

نخواهد که بیند خردمند، ریش  
 یکی اول از تندرستان منم  
 نه بر عضو مردم، نه بر عضو خویش  
 منغص بود عیش آن تندرست  
 چو ریشی ببینم بلرزد تنم  
 که باشد به پهلوی رنجور سست  
 به کام اندرم لقمه زهر است و درد  
 چو بینم که درویش مسکین نخورد

(سعدی، ۱۳۶۸: ابیات ۶۲۴-۶۲۸)

از درد و رنج انعکاس یافته در آثار سعدی، چنین بر می‌آید که این پدیده عاطفی، بخشی از لحظات زندگی او را به خود مشغول داشته و در درون او یک‌گونه عاطفی دیگری را (ترحم و دلسوزی) خلق کرده است. او بر حسب علاقه‌ای که به حیات سعادت‌مندان افراد انسانی داشته، تلاش نموده دیگران را نیز در هم‌دردی با انسان‌های دردمند همگام نماید و آنان را مجاب کند که ترحم و دلسوزی به هم‌نوعان، به منزله بخشی از «مبارزه اجتماعی» یا «کنش اجتماعی» در ظرف مناسبات قدرت (چه قدرت سیاسی، اجتماعی، چه قدرت معرفتی- فرهنگی) است و باید بر حسب وظیفه انسانی نسبت به آن اقدام کرد و برای جامعه سودمند واقع شد و گر نه فرقی بین او و اشیا نیست:

اگر نفع کس در نهاد تو نیست  
 سنگ و گیاهی که در او خاصیتی هست  
 چنین جوهر و سنگ خارا یکی است  
 (همان، بیت ۷۱۵)

از آدمیئی به که در او منفعتی نیست

(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۳۳)

«تحسین یازیجی» سعدی را «دردشناسی» می‌داند که «درد و رنج انسان‌ها» در آثار او به صورت جان‌گداز و قابل ترحم به تصویر کشیده شده و اغلب به صورت واقعیتی مستقل بروز کرده است (ر.ک: ذکر جمیل سعدی، ۱۳۶۴: ۳۲۱)

سعدیا این همه فریاد تو بی دردی نیست  
 آتشی هست که دود از سر آن بر خیزد

(سعدی، ۱۳۶۳: ۴۲۱)

نیما نیز در اشعار و آثار خود نگاهی جالب توجه به انسان دارد، او در برخی اشعار خود، از جمله «افسانه» به حقیقت انسان توجه زیاد نشان می‌دهد و او را از درون و برون نگریسته و بر این باور است که انسان همواره در جستجوی حقیقت وجودی خویش می‌باشد.

### انسان در اندیشه‌های سعدی

در میان آثار ارزنده و بارور فارسی، از دیرباز منابع گرانقدری در زمینه مسائل اخلاقی بوده، که خواه نثر یا نظم در ارشاد و راهنمونی و تصفیه درون خوانندگان سهم بسزایی داشته است. اما در این میان، نوشته‌ها و سروده‌های سعدی ویژگی‌های خاصی دارد. نصایح و دستورالعمل‌های سعدی برای زندگی، مخصوصاً در بوستان، در کمتر اثر اخلاقی دیگری آن هم بدین فصاحت و بلاغت و پختگی دیده می‌شود. سعدی، در ضمن حکایات و اشعار خود از طریق تحلیل و رفتار اخلاقی انسان و تاثیر آن در رشد و تکامل فرد، به افزایش سطح معرفت اخلاقی و دینی انسان توجه خاصی می‌کند و همچنین اصلاح رفتار انسانها را در حیات فردی و اجتماعی، لازم و ضروری می‌داند و عقل و ادب را دو خصوصیت اساسی و پایه شخصیت انسان قلمداد می‌کند:

وگر چهل ساله با عقل و ادب نیست      به تحقیقش نشاید آدمی خواند

(سعدی، ۱۳۷۲: ۸۷)

همان‌طور که پیداست آنچه که انسان را از جهاتی با حیوانات دیگر متمایز می‌سازد و موجب تعالی و ارتقای وجودی وی می‌شود، بعد معنوی و الهی اوست و چنان‌که سعدی نیز چون دیگر شاعران عارف و مسلمان به بعد معنوی انسان توجه خاص نشان داده، در یکی از اشعار معروف خود، چنین بر روی بعد معنوی انسان تکیه می‌کند:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت  
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت  
اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی  
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت  
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت  
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت  
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد  
که همین سخن بگوید به زبان آدمیت  
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی  
که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت  
اگر این درنده خویی ز طبیعتت بمیرد  
همه عمر زنده باشی به روان آدمیت  
رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند  
بنگر که تا چه حداست مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت  
 بدر آی تاببینی طیران آدمیت  
 نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم  
 هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت.» (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۴-۱۵)

سعدی، باطن انسان را شریف و عزیز می‌داند و در نظر او آنچه موجب جلای درونی انسان می‌شود، اخلاق نیکو، عقل و ادب اوست و این عناصر گوهرین است که انسان را به مقام واقعی خود نزد خداوند می‌رساند و به تعبیر سعدی «آدمیت» انسان را به منصفه ظهور می‌رساند. او، به تاثیرپذیری انسان از دوست و همنشین اشارات متعددی دارد و برآن است که انسان در فرایند زندگی خود، خواه و ناخواه از دوست و همنشین خود متأثر می‌شود:

گرنشیند فرشته ای بادیو      وحشت آموزد و خیانت و ریو  
 از برای نیکویی نیاموزی      فکند گرگ پوستین دوزی «

(سعدی، ۱۳۶۳: ۲۱۷)

سعدی، ضمن هنرنمایی خود در گلستان در باب اخلاقیات، در خصوص تاثیرگذاری همنشین بر انسان می‌گوید که بهترین انسان‌ها نیز از آثار همنشین بد در امان نبوده و تحت تاثیر رفتار ناخوشایند او قرار می‌گیرند و از جایگاه اخلاقی خود نزول می‌کنند، ظرافت سعدی در توجه به روابط اخلاقی بین انسان‌ها قابل تحسین و بیانگر این است که او چقدر به امور مربوط به انسان‌ها اهمیت می‌دهد و در روابط بین انسانها، اخلاق و فضایل اخلاقی را مهم می‌داند.

درس توحید و یکتاپرستی در مکتب اخلاقی سعدی از نمود خاصی برخوردار است. خدای سعدی برای بندگانش تکیه‌گاهی است استوار و پرمحبت و غمخوار، که عفوش شامل حال بندگان می‌گردد. ستارالعیوب است و حتی به دشمنان هم روزی می‌رساند تاچه رسد به دوستان:

«خداوند بخشنده دستگیر      کریم خطابخش پوزش پذیر  
 نه گردن کشان را بگیرد بفور      نه عذراوران را برانده جور  
 ادیم زمین، سفره عام اوست      چه دشمن براین خوان یغماچه دوست  
 چنان پهن خوان کرم گسترده      که سیمرغ درقاف قسمت خورد  
 پس پرده بیندعمل های بد      هموپرده آپوشدبه لای خود  
 فروماندگان را به رحمت قریب      تضرع کنان رابه دعوت مجیب  
 مهیاکن روزی مارومور      وگرچند بی دست وپایندوزور» (سعدی، ۱۳۶۸: ۳۳-۳۴)

در مکتب اخلاقی سعدی، تزویر و ریا سخت مورد نکوهش قرار می‌گیرد. در دیدگاه او انسان گناهکار بهتر از عابد پارساست، او رسیدن به مقام شامخ انسانیت را، در گرو ظاهرسازی و تزویر نمی‌داند. بلکه راه تعالی انسان را در صداقت و انسانیت او جستجو می‌کند:

بزرگان نکردند درخود نگاه      خدابینی ازخویشتن بین مخواه  
 بزرگی به ناموس و گفتار نیست      بلندی به دعوی و پندار نیست  
 نخورد از عبادت بر آن بی خرد      که باحق نکو بود وباخلق بد  
 گنهکار اندیشناک از خدای      به ازپارسای عبادت نمای (سعدی، ۱۳۶۳: ۱۶۳-۱۶۶)

و در جایی شرافت انسانیت را در پیوند با ملکات فاضله می‌داند و بر آن است که نباید پنداشت که همواره انسان بر حیوان برتری دارد و در نظر او آدمیان مردم آزار هیچ شرافتی بر درندگان ندارند:

«نه هر آدمی زاده از دد به است      که دد ز آدمی زاده بد به است  
 به است از دد انسان صاحب خرد      نه انسان که در مردم افتد چو دد  
 چو انسان نداند بجز خورد و خواب      کدامش فضیلت بود بر دواب؟ (سعدی، ۱۳۶۳: ۶۲)  
 در نظر سعدی شرافت و کمال در انسان‌ها با لباس و مسائل ظاهری حاصل نمی‌گردد. اگر «نشان» او همین خوردن و خوابیدن و خشم ورزیدن و شهوت پرستی و ویژگی‌هایی از این مقوله باشد، دیگر حیوانات نیز دارای چنین صفاتی هستند و بنابراین باید درنده خویی‌ها را دور ریخت و به "حقیقت" آدمی بود تا از حیوانات ممتاز شد» (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، بصیری، ۱۳۶۳: ۱۲۹، ۱۳۰)

آدم‌های بی تفاوت و بی خاصیت در نظر سعدی مردودند و بی ارزش، سنگ بی‌جان بر آنان برتری دارد: سنگی و گیاهی که در و خاصیتی هست      از آدمیی به که درو خاصیتی نیست (سعدی، ۱۳۷۲: ۱۳۳)

انسان دوستی و نکته بینی و دقت نظر او و توجهش به بیچارگان تا بدان جاست که می‌گوید در برابر طفل یتیم بر سروروی فرزند خویش نباید بوسه زد:

«چو بینی یتیمی سر افکنده پیش      مده بوسه بر روی فرزند خویش» (سعدی ۱۳۶۸: ۸۰)

سعدی در آثار خود ضمن این که به اثر ایمان روی اخلاق انسان می‌پردازد، همدردی را هرگز از یاد نمی‌برد تا جایی که برای درک حالات و روحیات یک طفل یتیم ما را از بوسیدن فرزند خویش نیز بر حذر می‌دارد اینجاست که به لطافت روح سعدی پی می‌بریم و در نگرش او تاثیر اخلاق به همراه احساس و عطفه انسانی را به وضوح مشاهده می‌کنیم.

سعدی همواره بر این اصل تاکید دارد که انسان باید قدر خود را بشناسد و تن به خواری‌ها نسپارد و همچون مرغ پایبند هوی و هوس‌های دل نشود تا به عالم روحانیون و گلشن قدس راه یابد.

گر کیمیای دولت جاویدت آرزوست	بشناس قدر خویش که گوگرد احمری
ای مرغ پای بسته به دام هوای نفس	کی بر هوای عالم روحانیون پری
باز سپید روضه انسی چه فایده	کاندر طلب چو بال بریده کبوتری
چون بوم بد خبر مفکن سایه بر خراب	بر اوج سدره کوش که فرخنده طایری
آن راه دوزخ که ابلیس می‌رود	بیدار باش تا پی او راه نسپری

(سعدی، ۱۳۷۲: ۴۹۰)

سعدی در گلستان، دنیا را پر از تناقض و تضاد و سرشار از شگفتی و زشتی توصیف می‌کند. او انسان و دنیا را آن چنان که هست، توصیف می‌کند نه آنچنان که باید باشد. دنیا هم مثل انسان، آنچنان که هست از تناقض و شگفتی‌های بسیار خالی نیست. سعدی در بوستان که آفریده دنیای خیال اوست، انسان آرمانی خود را وصف می‌کند و در آن به دنبال انسان جامعه آرمانی و مدینه فاضله خود است و انسانی را وصف می‌کند که باید باشد. سعدی می‌کوشد: هرچه زشتی و بدی است از عرصه این جهان بزداید و در همه جهان جز نیکی و زیبایی چیزی باقی نگذارد. از این روست که حتی شیریران و ستمکاران وی نیز از گرایش به نیکی بی‌بهره نیستند و به اندک پندی از راه خطا باز می‌ایستند و به عدالت عشق می‌ورزند. سعدی نه حکیم است و نه عارف، فقط شاعر است و شاعر واقعی. مخصوصاً شاعر آدمیت است که عشق و اخلاق مایه افتخار اوست. آزادی در نظر سعدی اهمیت بسیار دارد. این آزادی هم عبارت است از وارستگی و بی‌نیازی. نه فقط بی‌نیازی از خلق، بلکه حتی بی‌نیازی از خویش. وقتی از چشم انداز آدمیت به دنیای خویش، دنیای فتنه جویان مغول و صلیب‌های فرنگ، می‌نگرد بنی‌آدم را اعضای یکدیگر می‌بیند (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۲۵۷، ۲۵۱).

### انسان از دیدگاه نیمایوشیج

«نیما گرچه تبلور نو اندیشی در باب انسان در شعر معاصر است؛ لیکن این نواندیشی را به مرور زمان به دست آورده است نه به یک باره. او تأمل خود را در باب آدمی و حیات و هستی، از اشعار سنتی خود هم چون قصه رنگ پریده آغاز کرده است، و در نیمه راه به افسانه رسیده است. نیما به همان اندازه که از قالب سنتی شعر فاصله می‌گیرد، از چارچوب سنتی اندیشه نیز دور شده و در ققنوس و مرغ آمین و دیگر شعرهای آزاد و مدرن خود به تلقی نوینی از انسان می‌رسد که سابقه اش را فقط در جهان غرب می‌توان یافت. نیما یوشیج در آثار متأخر خود یک انسان مدار و انسان گرای تمام عیار است. او اصالت را به انسان می‌دهد و تمامی ارزش‌ها را با او می‌سنجد. نیما برای فرد فرد آدمیان نقش محوری

قائل است که در ادبیات سنتی مطلقاً اثری از آن نیست. وی این انسان‌های جزیبی را که در سنت ادبی ما اصلاً به چشم نمی‌آمدند. تبدیل به موجوداتی تصمیم‌پذیر و کلی می‌کند. فرقی نمی‌کند این انسان، شالی‌کاری در شالی‌زار باشد یا کشاورزی در مزرعه؛ مساله آن است که ما برای این موجود هویتی نه ملی بلکه جهانی قایل است.

باز با خود گفت: در دنیا اگر چه من فقیر

شکل پهناور جهان در حکم من باشد اسیر

تیرگی‌های شب دیجور از هم زیر ورو

می‌شکافم من به بنیاد نهاد آن فرو

من نیم در کار تنها یک جهان باشد به کار

باشدم هرغم، نشانی زین جهان داغ دار (نیما یوشیج، ۱۳۷۱: ۴۳)

نکته دیگر این که نیما بر پایه اصول اومانیسیم مدرن، برای انسان بهره‌ای از خلاقیت و آزادی اراده متصور است. در تفکر سنتی، انسان به دست عوامل نامرئی و بیگانه و موهوم نهاده شده است؛ اما در اندیشه متجدد این انسان است که حاکم بر سر نوشت خویش است و هر تغییری که قرار است اتفاق بیفتد، به دست اوست. اشعاری از نیما که امیدوارانه در آن موج می‌زند ناظر بر این نگرش اوست:

گویند بریم اگر نظر در موجود      بوده ست چو نابوده و نابوده چو بود

اما سخن ای برادر! از بودن ماست      این هیمة چو می‌سوزد می‌دارد دود (نیما، ۱۳۷۱: ۸۳)

نیما در اشعار خود به دنبال نمایش انسانی است دارای اراده، که می‌تواند بر سرنوشت خویش موثر باشد برخلاف عقاید سنتی که انسان را در حصار سرنوشت و تقدیر اسیر می‌دیدند. «نیما خوش بین و امیدوار است، اما این خوش بینی او از روی خوش باوری و ساده انگاری و سطحی‌نگری نیست، بلکه خوش بینی او از روشن بینی و بلند نظری و حاکی از شناخت عمیق او از انسان، جامعه، تاریخ و هستی است. به همین دلیل، او نخست وجود و واقعیت شب را می‌پذیرد و آن را جدی می‌گیرد و آن‌گاه از روشنی، صبح و سحر سخن می‌گوید، حتی اگر این روشنی به اندازه سوسوی نور یک کرم شب تاب باشد یا کور سوی یک فانوس نفتی:

هنوز از شب، دمی باقی است، می‌خواند در او شب گیر

و شب تاب از نهان جایش، به ساحل می‌زند سوسو...

(نیما یوشیج، ۱۳۷۱: ۷۳۸)

«نیما در باب مسائل انسانی عمیقاً واقع‌گراست و از این جهت با پیشینیان به کلی متفاوت است. حضور انسان در شعر او ابعاد گسترده، شکل و عمقی دارد که هم نشان‌گزینشی تجربی و آگاهانه است و هم نمونه‌ای از رویکردی مسئولانه... گرایش نیما به انسان به مرور شکل گرفته و از راه تجربه و رابطه



تنگانگ با زندگی هویت یافته است. در مورد خانواده‌ی سربازی که در جنگ روس‌ها فرستاده شده و خانواده‌اش بی سرپرست مانده و یا در «نامه به یک زندانی» شخصیت‌ها همانانی هستند که در جامعه به سر می‌برند و حرف‌ها همان سان که در چنین مواردی به چشم می‌خورد توصیف اطرافیان و چگونگی اندیشیدن آن‌ها به شکلی حیرت‌آور به قلم آمده است، گویی شاعر روح آن‌ها را احضار کرده یا خود این تجربه را داشته است. اینک بخش‌هایی از «نامه یک زندانی»

دیرگاهی است که از تو خبری	نرسیده است به من
و هر دوست که می‌پرسمت از حال درون	ننگریده است به من....
و همه می‌ترسند	هم چنان از زندان
که نگه‌شان ناگاه	درنیاید به سوی دربندان
و ندرین مدت پردغدغه با این همه رنج	کارمشکل شده است
اه! همفکر عزیز!	
آمدم برسر این حرف چه خوب	من بگویم به تو آنان که دگر تر بودند
از همه آن دگر آن یک نفر از آنان نیست	از چه این دم به سوی تو نگران؟»

(نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۷۱۴)

چنان که پیداست، شاعر در گفتار خویش و توصیف رفتار دیگران همانی را می‌گوید که واقع می‌شود و در جامعه جریان دارد. در «خانواده سرباز» نیز حرف‌ها و آرزوها همگی حقیقی هستند. «بینش واقع‌گرایانه‌ای که او را به ایجاد رابطه‌ی بی‌واسطه با واقعیت یعنی انسان، جامعه و طبیعت هدایت کرده و در مسیر یک طولانی پدید آمده است و از او شاعری ساخته که همواره حقیقت را در مرکز اشعار خود قرار می‌دهد، شعر او شعر احساسات انسانی است. چنان که خود می‌گوید: «من جوهر خاص زمان زندگی خودم با انسان‌ها هستم... در هنر سرگذشت ملت من حس می‌شود نه شهوات خشن خودم ... هنر نباشد بهتر است اگر در آن انسانیت نیست و اگر هنر راهنمای انسان به سوی انسانیت نباشد.» (حسنلی، ۱۳۸۱: ۳۴۲)

نیمایوشیج می‌نویسد: «به صفا دادن قلب خود بپردازید این گذار از هزارتوی پر مخاطره می‌گذرد. مثل گذر مرغان «منطق الطیر» از دریاها و آتش و بیابان‌های سوزان. در افسانه، این دگرگونی در جان شاعر صورت می‌گیرد و شاعر نماد انسان است، که می‌خواهد به حقیقت انسان برسد و می‌رسد. افسانه وقتی می‌بیند عاشق چنانکه بایست پخته و درخشنده شده است: توفان‌ها فرو نشسته و ابرهای تیره تردید برطرف شده به عاشق می‌گوید:

عاشقا! با همه این سخن‌ها  
به محک آمدت تکه زر

چه خوشی؟ چه زبانی، چه مقصود؟

گردد این شاخه یک روزی بی بر  
یک حقیقت فقط هست هر جا  
یک غریب است ره جسته هر جا:  
چشم‌ها بسته، پابست بودن!

ما چنانیم لیکن، که هستیم

(نیما یوشیج، ۱۳۷۱: ۵۸)

و تمام سخن همین است که انسان چنانکه بایست باشد و در این راه دیده ای سبب سوز نیاز دارد، تا پدیده‌ها و مفاهیم را چنانکه هستند، بر او بنمایاند. از این رو حقیقت عشق، در دل آسمان نیست. در دل انسانی است که نگاهی حقیقت جوی و الهی دارد. گذار از خاک تا آسمان، از دل دوره‌ای تنگ تا فراز آفتاب از دغدغه‌های خیال پریشان شاعر تا نغمه جاودانه‌ی او، همه از دورن جان انسان می‌گذرد. انسانی که به حقیقت خود آگاهی می‌یابد و یافتن این حقیقت آسان نیست که آدمی دریابد.» (مه‌جرائی ۱۳۷۵: ۹۱، ۹۲)

لطف «افسانه» همین است که پدیده انسان را از درون و برون نگریسته است.

زین دو هزاران من وما ای عجباً من چه منم گوش بنه عربده را دست منه بر دهنم!  
انسان آمیزه‌ای از دنیاهای گوناگون است و همه عالم در سرشت او خلاصه شده است. توانایی همگی موجودات در او سرشته شده، او می‌تواند زبان همه پدیده‌ها را دریابد و او شایستگی دارد مجلای تجلی خداوند باشد به هنگامی که به حقیقت انسانیت خویش و شناخت جان خویش دست یافته است. (همان، ۹۹)

### نتیجه‌گیری

سعدی در آثار ارزشمند و گران‌بهای خود بوستان و گلستان دنیای انسان‌ها را به تصویر می‌کشد. تمام خصوصیات زشت و زیبای اخلاقی را در کنار هم به زیبایی و هنرمندانه در کنار هم در قالب حکایت و مثل به خوانندگان خود عرضه می‌کند. او با تحلیل رفتار اخلاقی انسان و تاثیر آن در رشد و تکامل افراد در بالا بردن سطح معرفت اخلاقی انسان اقدام می‌کند و در مورد اثر منفی همنشین بد بر انسان هشدار می‌دهد که هرچقدر انسان شایسته و پاک باشد با وجود همنشین بد فاسد می‌شود. سعدی ضمن نکات اخلاقی، درس توحید و یکتاپرستی به مخاطبین خود می‌دهد، تزویر و ریا را نکوهش می‌کند و شرافت و انسانیت را در داشتن ملکات فاضله و انسان مردم‌آزار را با حیوان برابر می‌داند. انسان‌دوستی سعدی و دقت نظر او هنگامی آشکار می‌شود که او توصیه می‌کند، که مبادا از روی فرزندان در هنگام مواجه شدن با طفل ببوسید. سعدی همواره به این که انسان باید قدر خود را

بشناسد واز هوا و هوس دوری نماید، تاکید می‌کند. نیما نیز مانند سعدی به آزادی و انسانیت اهمیت می‌دهد، او نیز همانند سعدی شاعری انسان‌دوست است طوری که اختلاف طبقاتی انسان‌ها او را رنج می‌دهد و همواره نگران انسان‌های جامعه خویش است. نیما در اشعار خود در قالب نواندیشی به انسان با نگرشی دیگر می‌نگرد و به جای مصلحت و تقدیر، خود انسان را بر سرنوشت و تقدیرش موثر می‌داند. در اشعار نیما واقع‌گرایی عمیقاً موج می‌زند، گویی با تمام شخصیت‌هایی که در اشعار معروفش، مطرح می‌شوند از نزدیک آشنا بوده و با خود در موقعیت آنها زندگی کرده و آن موقعیت را تجربه کرده است. این نوع نگرش صمیمیت خاصی را بین نیما و خوانندگان آثارش برقرار می‌کند. نیما جامعه را در اشعار خود همان‌گونه که هست، توصیف می‌کند. او ضمن این‌که به واقع‌گرایی می‌پردازد، اهمیت انسانیت را یادآور می‌شود و معتقد است: اگر هنر، انسان را به انسانیت رهنمون نشود، بهتر است که نباشد.

### منابع

۱. استان مازندران، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱. نیما شناختی، مجموعه مقالات نخستین همایش، چاپ انتشارات شلفین.
۲. ثروتیان، بهروز، ۱۳۷۵. اندیشه و هنر در شعر نیما، تهران، انتشارات نگاه.
۳. حمیدیان، سعید، ۱۳۸۱. داستان دگرذیسی، روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج، انتشارات نیلوفر.
۴. جواد، آملی، ۱۳۷۹. صورت و سیرت، انسان در قرآن، مرکز نشر اسرا.
۵. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۵. لغت‌نامه جلد دوم، آذر، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. رضایی‌نیا، عبدالرضا، ۱۳۸۸. نیما یوشیج تعریف و تبصره و یادداشت‌های دیگر، تهران، انتشارات سوره مهر.
۷. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۹. با کاروان حله، انتشارات علمی.
۸. سعدی، صلح‌الدین، ۱۳۷۲. گلستان، به تصحیح و حواشی غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
۹. \_\_\_\_\_، بوستان، ۱۳۶۸. به تصحیح و حواشی غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۳. کلیات، به تصحیح محمد علی فروغی، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.
۱۱. مهاجرانی، سید عطاءاله، ۱۳۷۵. افسانه نیما، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۲. یوشیج، نیما، ۱۳۷۱. مجموعه کامل اشعار، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، چاپ دوم، تهران، نگاه.

### فهرست مقالات

۱. بصیری، محمدصادق، ۱۳۶۹. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۲، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۲. حسنی، کاووس، ۱۳۸۱. مجموعه مقالات نخستین همایش نیما شناختی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران.
۳. یونسکو، کمیسیون ملی، ۱۳۶۳. ذکر جمیل سعدی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.